

بدتر از اینها «زیر نگهداری» گرفتن توانگران و مالیات ستدن از ایشان بود، بدینسان که گذشته از کسانی که از قفقاز آمده و خود بسته روس بودند و در این هنگام مالیات ایشان را کونسولخانه میگرفت کسانی از بستگان ایرانی نیز که بآنان می گراییدند و درخواست پشتیبانی و نگهداری میکردند زیر نگهداری (تحت الحمايه) می گرفتند و مالیات ایشانرا هم کونسولخانه می ستد. این کار چند زیان در بر میداشت: یکی آنکه مالیاتی که بایستی بخزانه دولت درآید و در کار نیرومندی کشور بکار رود بخزانه دشمن کشور میرفت و مایه نیرومندی آنان میشد. دیگری اینکه این کسان بروسیان گراییده زیر دست، بلکه بهتر گویم افزار دست آنان میگرددند که بهر نادرستی و پستی شان توانستندی راند. پس از همه اینان چون خود را به کونسولخانه می بستند و زورمند میشدند و بهمسایگان و دیگران چیرگی مینمودند و از ستمگری باز نمی ایستادند، و به پشتگرمی دشمنان همشهریان خود را لکدمال میکردند، و با اینهمه ستمگری کسی جلو گیری نمیتوانست و زور صمد خان هم بآنان نمیرسید، این خود از یکسو مایه نومیدی ایرانیان می گردید و نیرو های روانی آنان را درهم میشکست و از یکسو توانگران دیگری را بنام نگهداری دارایی خودشان به پیروی کردن از ایشان و گراییدن بکونسولخانه و امیداشت، و نتیجه همه اینها آن میشدی که روسیان با دست پست نهادان آتش غیرت و مردانگی را در دلهای آذربایجانیان فرو نشانیده و در چند سال همگی آنان را زیر نگهداری کشند و چنان باشد که اگر روزی رسید و خواستند آشکاره آذربایجان را از آن خود گردانند دیگر آوازی از هیچکس بر نخیزد.

کسیکه ندیده چه خواهد دانست که بسته یا در زیر نگهداری روس بودن در آن روز چه معنی میداشته و یکدسته پست نهاد به همین دستاویز چه چیرگی مینموده اند و چگونه کردن میکشیدم اند و چگونه درفش روس را بالای درخانه خود می افراشته اند، و چگونه بکلمه زشت «اف» در آخر نام خود می بالیده اند، و چون از یکی از ایشان دادخواهی میشده و فرارش از اداره بیگلریگی یا از دادگاه بخواندن او می آمده

« حاجی آقا » یا « حاجی خان » با چه بیباکی و گردنکشی پاسخ میداده : « باید مرا از کونسولخانه بخواهند » .

کار بجایی رسید که بسیاری از زمینداران که بسته یادر زیر نگهداری روسیان نبودند و نمی خواستند باشند ناگزیر میشدند دبه یا زمین خود را بیکی از آنان بفروشند و یا بیهای کمی باجاره سپارند و بدینسان نگهداشتن آن توانند . این شیوه کهن روسیان بود که در ایران و عراق و دیگر جاها از بستگان خود نگهداری بیش از اندازه نشان دادندی و آنانرا بر دیگران چیره گردانیدندی و پیداست که این برای آن بوده که همه مردم بسوی ایشان گرایند و بستگی آنان آرزو کنند ، و اکنون در آذربایجان آن شیوه و رفتار را سخت تردنبال میگردند .

اکنون که اینهارا مینویسم فهرستی در جلوم بازاست که از کونسولخانه روس آزرمان بدست افتاده و در آن نامه های یکصد و چهل و سه تن از توانگران بنام تبریز و مراغه را می بینم که مالیات بکونسولخانه میپرداخته اند و چون بستگان خود روس را از آنان که در زیر نگهداری می بوده اند جدا گردانیده میبینم تنها سی و نه تن از بستگان خودشان بوده و بازمانده همگی از ایرانیان بوده اند که مالیات بدولت روس میپرداخته اند . اگرچه ما پرده دری نمیکنیم و در اینجانامه های آنانرا نمیبریم ولی میباید دانست که این نه گناه است که چشم پوشیدنی باشد . يك توده که با چنین نادرستی هایی در باره کشور خود بی پروایی نماید و از نادرستان چشم پوشد آنرا زندگی نزااست . راست است که همگی آنکسان در يك پایگاه نبوده اند و چنانکه گفتیم یکدسته از روی پست نهادی و تنها برای آنکه بهم میهنان خود چیرگی نمایند و دست ستم باز کنند بآن برخاسته اند و پیشگام بوده اند و یکدسته دیگری برای نگهداری دارایی خود و جلوگیری از چیرگی دیگران پیروی از ایشان کرده اند ، هرچه هست همه اینان گناهکار و روسیاهند و باید هر یکی باندازه گناه خود کیفر بینند . نادرستی بکشور و گراییدن بدشمن بی زینهار گناه کوچکی نیست که بیم از دست رفتن دارایی بهانه آن باشد . مردان کردن فراز و آزاده در چنین هنگامی پروای جان نکنند چه رسد بآنکه پروای دارایی کنند . میبایست اینان درس مردانگی از

ثقة الاسلام یاد گیرند که يك نوشته را که روسیان ازو میخواستند مهر نکرد و مردانه با مرک رو برو گردید. از ستارخان یاد گیرند که چون کونسول روس بیرق برایش برد پذیرفت و از جنگ دست برداشت. از میرزا جهانگیر خان و ملک المتکلمین وقاسی ارداقی یاد گیرند که با آنکه در های سفارتخانه ها برویشان باز بود رفتند و مردن را بآن بر گزیدند. در شهریکه ثقة الاسلام و ستارخان و دیگران آن مردانگیهارا کرده بودند بسیار ناسزا بود که کسانی باین نامردیها برخیزند.

شگفت اینستکه اینان چون گناهشان گفته نشده گمان گناهکاری بخود نمیدرند و بیشترشان که اکنون هستند و «اف» را «زاده» گردانیده اند چون گفتگو بمیان آید از ستارخان و مجاهدان بد گویند و آنرا «اشرار» خوانند و در این چند سال که ما این تاریخ رامینویسیم و کارهای غیر تمندانه مجاهدان و دیگرانرا ارج شناسی مینمایم بارها شنیده ایم اینان در پشت سر خرده میگیرند. در توده ای که نیک و بد را پایه ای نیست چنین نادانیها کم نباشد.

شگفت تر اینکه بیشتر اینان دینداری مینمودند و کنون هم مینمایند و در آنروزها که خود را بدامن میلر و ودنسکی انداخته بودند بیشرمانه یکی از بهانه هاشان دینداری شان بوده و چنانکه گفته ایم چه اینان و چه ملایان آشکاره امپراتور روس را پشتیبان اسلام مینامیدند و از خدا فیروزی برای او میخواستند، و این خود نمونه ایست که دین در نزد اینان بچه معنی میباشد و چه حالی میدارد.

بدینسان روزها میگذشت، صمد خان چون از دولت بریده و بار دیگر دست بخون آزادیخواهان آلوده بود بروسیان هر چه بیشتر بندگی مینمود، و چون کونسول پیشین رفته و در اسفند ماه کونسول نوینی بجای اومی آمد صمد خان دستور داد بازارها را بستند و همگی به پیشواز رفتند و خود او با دیگر سران اداره و دربار کهن تاپل. آچی پیشواز کردند و در آنجا در چادر هاییکه زده بودند پذیرایی بسیار از او کردند و با شکوه فراوان او را بشهر آورده تا کونسولخانه رسانیدند. تا دیر زمانی گفتگوی این پیشواز بر زبانها میرفت و کسانیکه در آنجا بودند و رفتار صمد خان و دیگرانرا با کونسول نوین دیده بودند، داستانهاز پست نهادی آنان میسرودند. کسانیکه کردن

بخشش آزاد بخوانه توده نکرارده و آن را کمی خود پنداشته بودند در برابر یک ییکانه چاپلوسی از اندازه میگذرانیدند .

در همان روزهای یکداستان اندوهگین دیگری پیش آمد ، و آن گرفتن و دارزدن میرزا رحیم برادر شادروان شیخ سلیم بود . شیخ سلیم را خوانندگان نیک میشناسند و ما سرگذشت دار کشیده شدن اوورهایی یافتن برادرش آقا کریم رادر جای خود نوشته ایم این میرزا رحیم برادر دیگر ایشان ، و همچون شیخ سلیم از دستار بندان می بود که بمنبر رفتی و وعظ سرودی ، و در جنبش مشروطه چون برادرش یکی از پیشروان بود این نیز پا در میان داشتی و در منبرها گاهی سخن از ستایش مشروطه و قانون گفتی ولی شناختگی بسیار پیدا نکرده و در شماره واعظان آزادی نبود ، با اینهمه چون داستان دیماه ۱۲۹۰ پیش آمد و برادرش شیخ سلیم دستگیر شد اونیز بخود ترسید و در جایی نمان کردید ، و سپس از راهیکه ما نمیدانیم از ایران بیرون رفتن خود را بکربلا و نجف رسانید و در آنجا نشیمن گرفت . وزمانی در آنجا بود و ما نمیدانیم کی و چگونه بایران بازگشت . گویا پس از در آمدن سپهدار که گفتیم صمد خان دست از کشتار بازداشت و اندک ایمنی پدید آمد اونیز شنیده و به تبریز بازگشته . اینان بیش از همه آسیب زن و فرزند داری را میکشیدند ، بیچارگان پس از آنکه سالها در شورش پادری میان داشته و جانفشانیها کرده بودند چیزی اندوخته نمیداشتند و چنانکه گفته ایم از اینرو بود که در پیش آمد دیماه ۱۲۹۰ بیشتر مجاهدان و آزاد بخوانان در شهر مانده و جان خود را به گزند انداختند و آنانکه رفتند در آن شهر های ییکانه همه اندوه خاندانهای بینوا و بی سرپرست خود را می خوردند و اینست ناگزیر شده بازگشت میکردند . بیچاره میرزا رحیم نیز بسیار بیچیز میبود و آنچه ما گمان میبریم همان بیچیزی و سختی زندگی او را به تبریز کشانیده .

هرچه هست در این روزها که صمد خان دوباره بخونریزی پرداخته و آزادی - خواهان را دنبال می کرد او را هم دستگیر کردند و بزندان سپردند ، و چون صمد خان از چندی پیش عدلیه ای برپا کرده بود خواست آنان را باز پرس و رسیدگی کنند و چون عدلیه در زیر دست او بود و کارکنان آن همگی از بد خواهان مشروطه بودند

نتیجه باز پرس و رسیدگی از پیش دانسته بود، بیچاره میرزا رحیم پس از آنکه فشار و سختی از باز پرس دید و سخنان زشت نیشدار شنید (*) سرانجام بیای داردز «قویون میدانی» روانه شد و همچون برادرش و دیگران قربانی راه غیرت گردید. من خود آویخته او را



۵۷ - شادروان علی مسیو با دو پرسش

حاجی خان

حسن

(*) از کسانی که در باز پرس و داوری او دست داشته یکی فخرالمعالی بوده که سخنان زشت و تیشداری از او می پرسیده و بیشتر بهمین کتاه بود که پس از رفتن روسیان از تبریز فخرالمعالی را کشتند و یکی دوتن دیگر را هم از شهر بیرون کردند. ولی کسان دیگری هم در آن سیاهکاری دست داشته اند که بیکیاره بی کپیفر مانده اند و هنوز زنده اند.

دیدم ، از مغازه های مجیدالملك میگذشتم مردم را دیدم بسوی قویون میدانی میروند و می آیند، و دانستم باز کسی را کشته اند و چون رفتم در کنار رود مردی را از دار آویزان دیدم و چون نیک نگریستم شناختم که بیچاره میرزا رحیم است .

در این باره هم دولت در تهران و پترسبورگ با روسیان گفتگو کرد و از خونخواری صمد خان رنجیدگی نمود و شکفت اینجاست که روسیان از چگونگی ناآگاهی نشان دادند و آنرا از گردن خود باز انداختند .

از چیز هاییکه باید نوشت اینست که صمد خان در اینمیان سر گرم خانه ساختن می بود . بدینسان که نعمت آباد دو فرسنگی تبریز که بیلاق کونسولگری روس بود و صمد خان بخشی از آنرا خریداری کرده بود در آنجا کاخ باشکوهی برای خود میساخت و آن را با فرشها و کاچالهای گرانبها که از راه چپاول و آده کشی بدست آورده بود می آراست و پیدا بود که با همه سالخوردگی هنوز از جهان سیر نیست و آرزو های دور و درازی در دل میدارد .

جنگ جهانگیر اروپا و پیش آمد های ایران

کنون بسر گذشت ایران در زمان جنگ جهانگیر اروپا میرسیم . در روز کار این جنگ با اینکه ایران خود را بر کنار گرفت و بی یکسویی (بیطرفی) نمود در سایه ناتوانی دولت زیانهای بسیار دید و شمال و جنوب و شرق و غرب کشور میدان ناخت و تاز سپاهیان خودی و بیگانه گردید و رشته کار ها بیشتر از هم گسیخت . بویژه در آذربایجان که خونهای بسیاری ریخته شد و بیداد گریهای بسیار رخداد . اگر چه در میان آن جنگ روسیان از خاک ایران بیرون رفتند و این خود نتیجه بسیار نیکی بود ، لیکن گزند هایی که کشور بویژه آذربایجان در چهار سال روز کار جنگ دید آن نیز زیان بسیار بزرگی بود .

ما از خود آن جنگ سخن نخواهیم راند . از آن سخنان بسیار رانده و کتابهای فراوان در پیرامونش نوشته اند . ما تنها اینرا میگوییم که این جنگ يك پیش آمد ناکهانی نبود و از دیر زمان زمینه آن آماده گردیده و همیشه بیم رو دادش میرفت . از دیر زمان دولتهای بزرگ اروپا بدو دسته گردیده و انگلیس و فرانسه و روس از یکسو ، و آلمان و اتریش و ایتالیا از سوی دیگر در برابر هم ایستاده و همواره کشاکشهای سیاسی باهم میداشتند و در نهان و آشکار با مادگی می کوشیدند ، و این ناگزیر بخونریزی خواستی انجامید . در آن هنگام گفتگو بسیار شده از اینکه کدام یکی از دولتها جنگ را میخواست و آن را پیش آورد و هر سویی گناه را بگردن دیگری انداخته ، ولی امروز راز های آن روزی بیرون افتاده و ما نیک میدانیم که دولتهای بزرگ همگی

خواستار جنگ می بودند و هر کدام سودی را برای خویش از پشت سر آن امید می داشت .

چنانکه گفته ایم از چند ماه پیش در همه کشورها بسیج و آمادگی بیشتر شده و این فهمیده میشد که بزودی آتش جنگ سر خواهد کشید و از هر سو پی بهانه می گردیدند ، و سرانجام بهانه نیز پیدا شد که کشته شدن آرشدیوک فراتز فردیناند ولیعهد اتریش و همسر او باشد که در روز ششم تیر ماه ۱۲۹۳ (۲۸ ژوئن ۱۹۱۴) در شهر سراجوا با دست یکتن از شورش خواهان سربی کشته گردیدند . چون اینداستان رخداد دولت اتریش التماثوم سختی بدولت سرب فرستاده چند چیز را از آن درخواست و پیدا بود که بهانه ای برای جنگ میباشد و بزودی آتش خونریزی در میان آندودولت فروزان خواهد بود ، و چون دولت امپراتوری روس خود را پشتیبان توده های اسلاوی میشمرد برای باوری سرب بآمدگی کوشید و به بسیج پرداخت و آلمانها نیز هواداری از اتریش کردند ، وانگلیس و فرانسه هم بدیابوری سرب برخاستند ، و ژاپن نیز باینان پیوست ، و پس از دبری عثمانی هم بآلمان همدست گردید .

اینها چیزهایست که بارها نوشته شده و ما بیش از این نیاز نمیداریم که فهرست وار ماه و روز هر یکی را بنویسیم : چنانکه گفتیم ولیعهد اتریش روز ششم تیر ماه کشته گردید . پشت سر آن دولت اتریش سرب التماثوم داد و چون نتیجه ای نشد در پنجم مرداد آکهی جنگی فرستاد . پس از آن آکهی های جنگی پیاپی گردیده در نهم مرداد آلمان بروس ، و در دوازدهم آن آلمان بفرانسه و بلژیک ، و در سیزدهم آن انگلیس بآلمان ، و در بیست و هفتم آن قر داغ باتریش ، در سی و یکم آن ژاپن بآلمان ، و پس از همه در پنجم آبان عثمانی به روس و همدستان او آکهی جنگ فرستاد .

چنانکه گفتیم دولت ایران در این جنگ بی یکسویی نمود و تا انجام آن نیز که چهار سال کمایش کشید بر کنار ماند ، لیکن دو چیز با این بر کناری نمی ساخت و کار را بس دشوار میگردانید . یکی بودن روسیان در شهر های شمالی ایران که این خود بی یکسویی را بهم می زد و بی گمان بود که عثمانیانرا بایران خواهد کشید ، بویژه

با نقشه‌ای که آلمانیان در باره افغانستان و هندوستان داشتند و شورایدن آنجا را می‌خواستند و میبایست از ایران راه با آنجا باز کنند، دیگری اینکه زور کویپها و دژ-رفتاریهای روسیان در هشت سال گذشته و همدستی انگلیسیان با آنان دلهای ایرانیان را پر از کینه آنان گردانیده و این از دشوارترین چیزها بود که در این هنگام شور و آشوب جهان آرام ایستند. بویژه با عنوان «اتحاد اسلام» که از سالیان دراز پیدا شده و آوازه آن بگوش همگی ایرانیان رسیده و در این هنگام ترانه آن باشور دیگری سروده می‌شد و انبوه ایرانیانرا تکان میداد.

بدتر از اینها آنکه این دو چیز که با برکناری ایران نمی‌ساخت خود آنها نیز آخشیج یکدیگر می‌بود و هریکی ایرانیانرا بسوی دیگر می‌کشید، زیرا بودن روسیان در شمال ایران و چیرگی آنان و انگلیسیان و اینکه ایرانیان تاب جنگ با آنان نبود چنین می‌خواست که ایران بسوی آنان گراید و با بستن پیمانی و گرفتن پولها و افرارهایی بیرون رفتن روسیانرا از ایران و بهم زدن پیمان نامه ۱۹۰۷ و مانند اینها را شرط کند، ولی دل آزرده‌گی توده از روسیان و همدستان ایشان و گراییدنشان به عثمانی چنان می‌خواست که ایران بسوی آلمان گراید و با آنان پیمانی بنهد.

پیدا است که اگر دولت توانا بودی این توانستی که بر هر دوی اینها فیروز در آید و سیاست برکناری خود را پیش برد، ولی افسوس که چنین دولتی هم نبود و در چنین هنگام سختی هر کابینه که می‌آمد جز چند ماهی نمی‌ایستاد و بی آنکه کاری انجام دهد می‌افتاد و این شکفت که بار دیگر همانکسان بروی کار می‌آمدند و تنها باین بس می‌کردند که وزارتخانه خود را عوض کنند. نه آن میتوانستند که کاری کنند و نه اینکه خود را بکناری کشند و ما که اندکی از پس پرده‌ها آگاهییم نیک میدانیم که انگیزه این رفتار ایشان چه بوده. از آنسوی توده چون جنبشی بر خاست و سر دستگان و پیشروان از تهران و دیگر جاها بتکان آمدند جز درماندگی و کارندانی از خود نشان ندادند و بالندازه دهیک جنبش آغاز مشروطه فیروزی نیافتند.

ما بر است میدانیم که کار بسی سخت بوده و دشمنان ایران سالها کوشیده و دولت

را ناتوان گردانیده و رشته کارها را از هم کسالانیده بودند و چون کار را تا اینجا رسانیده بودند دیگر بیمی از ایران نمیداشتند تا کردن بخواهشهای آن بگزارند. در چنین هنگام سختی کسانی توانند کار از پیش برند که از خود گذشته و از روی جانفشانی بکوشش بر خیزند. از کسانی که در بند خود باشند همان بر آید که از مردان ایران برآمده.

از این کارها يك چیز داسته شد، و آن اینکه از یکدسته مردم پراکنده دل وسود جو هیچ کاری بر نیاید و نتیجه تلاش و جست و خیز آنان جز رسوایی نباشد. هم دانسته شد که یکتوده باید خود نیک باشد تا بتواند از پیش آمد های جهان بهره مند گردد. برای يك توده پراکنده و آلوده از پیش آمد های جهان هیچ سودی نباشد و همه چیز بزیان ایشان پایان یابد.

باری چون جنگ جهانگیری آغازید در روزهاییکه اثریش بسرب التما توم فرستاده و سراسر اروپا تکان خورده و هر زمان بیم جنگ می رفت در ایران چون جشن تاجگذاری احمد شاه نزدیک می شد سراسر کشور برای جشن آماده میشدند و انگیزه ای در میان بود که میخواستند آنرا با شکوه گردانند. در سالهای پسین که روسیان چیرگی نموده و مجلس را بسته و رشته کارهای ایرانرا از هم کسب کرده بودند چنین میخواستند در این هنگام غیرت ایرانیگری بیشتر نمایند و دل بستگی بیشتر نشان دهند و بدینسان شکست را درست گردانند. هر چه هست روز سه شنبه بیست و نهم تیر (۲۷ شعبان) در سراسر ایران جشن با شکوهی برپا گردید و سه روز چراغان و شادی بود، در تبریز آزادبخواهان برای آنکه هستی خود را برخ روسیان و کارکنان آنان بکشند بجای سه روز شش روز بازارها را چراغان کردند و صمد خان با همه ناخرسندی بجلو گیری برخاست و خود او نیز تلگراف «همایون باد» بدستیند «خانه زاد صمد سرباز مراغه شجاع الدوله» بدربار فرستاد.

یکانه نتیجه این تاجگذاری آن بود که زمان نایب السلطنگی ناصر الملک پیمان آید که هم خود او آزاد گردیده به اروپا شتابد و هم ایران از زیر بار منت های او بیرون آید و سبکبار شود. يك مرد زودرنجی که در چند سال روز کار نایب السلطنگی

خود هیچ کار برای ایران جز همداستانی با دو همسایه و بستن دست و پای مردم انجام نداد و با اینحال همواره ناخرسندی و دل آزرده‌گی مینمود و همیشه از ایران گریزان میبود، در حالیکه جایگاه خود را بسیار میخواست و دست از آن بر نمیداشت و همیشه رنجیدگی نشان میداد.

در همان روزها جنگ اروپا سر گرفت و چنانکه گفتیم دولتها یکی پس از دیگری بمیدان کارزار آمدند. در چنین هنگامی کابینه علاء السلطنه هم سست گردیده و در کار افتادن می بود و نتیجه آن شد که در آخر های مرداد ماه مستوفی الممالک وزیر جنگ همان کابینه بسروزی بر آزرده شد و کسانی را هم از همان وزارت پیشگان بر آزرده کابینه پدید آورد. از این پس ما آمدن و رفتن کابینه ها را پیدایی خواهیم دید و اینست نباید ارجی بآنها گزاریم و به شمردن یکایک وزیران که همان کسان شناخته همیشگی خواهند بود پردازیم.

نخستین کار این کابینه برداشتن صمد خان از آذربایجان شد که خود یک کار ارجدار و نیکی بود. زیرا چنانکه گفته ایم پس از آنکه در شهریور ماه ۱۲۹۲ دستور انتخابات رسید صمد خان آنرا بکار بست و بار دیگر از دولت بریده آشکاره نافرمانی نمود و برای آنکه چشم آزادیخواهان را بترساند داداش بک و میرزا رحیم را کشت و با همه فشار تهران جلو انتخابات را گرفت و بیکبار خود را بدامن روسیان انداخته افزار دست ارلوف و وونسکی گردید بهترین نمونه از بیشرمی او نوشته های روزنامه توفیق بود که هیچ گستاخی در برابر دولت دریغ نمی گفت. آری پس از دیری آن روزنامه از میان رفت ولی بجای آن «جریده اسلامی» بر پا گردید که بادست میرزا علیخان ادیب خلوت از درباریان کهن نوشته می شد و او نیز راه فکر و توفیق را می پیمود.

چنانکه گفتیم این زمان در تبریز از آزادیخواهان نیز تکانی دیده می شد و شنیدنیست که روزنامه ای با ژلانی بنام «انصاف» نهانی چاپ و پراکنده می کردند و کارکنان صمد خان جایگاه آنرا بدست نمی آوردند. پس از جشن ناچگزار و آغاز پیدن

جنگ اروپا این تکان دیگر بیشتر نمودار بود. تو کفتیبی مردم رهایی از فشار صمدخان را نزدیک میدیدند.

ما از گفتگوی که میانه دولت روسیان در باره برداشتن او رفته آگاهی نمی- داریم ولی این میدانیم که روسیان از صمد خان با آسانی دست برداشتند و همانا در نتیجه پیش آمدن جنگ بوده که خواهش دولت ایران را پذیرفته اند. زیرا پس از پیش آمد جنگ رفتار خود را اندکی بهتر گردانیده بدلیجویی از دولت ایران می کوشیدند. با اینهمه می بینیم بیکبار اختیار بدولت ایران نسپرد و آنرا در بر گردیدن فرمانروایی برای آذربایجان آزاد نگزارده اند و نقیخان رشیدالملک (یا سردار رشید) را که هم از کارکنان ایشان بود و ما در پیش بارها نامش را برده ایم بجای او پیشنهاد کرده اند و دولت ناگزیر بوده بپذیرد. ولی چنین نهاده اند که چنانکه در زمان صمد خان بود فرمانروایی بنام محمد حسن میرزا باشد و نقیخان بعنوان جانشینی (نایب الایاله) بکار پردازد.

پس از نیمه شهریور بود که این تلگرافها به تبریز رسید و صمد خان پس از آنکه سیزده ماه با چیرگی و خونخواری فرمان رانده و بدنامی و روسیاهی تاریخی برای خود آماده کرده بود خواه و ناخواه از کارکناره گرفت و بخانه ای که در نعمت آباد برای چنین روزی آماده کرده بوده روانه گردید و شنیدنیست که نه تنها او ایستادگی ننمود و فرمانبرداری نشان داد از علما و دیگر هوا خواهان وی آوازی بر نخاست و بلکه اینان پیش از دیگران رو بسوی تهران آوردند و بانلگراف شادمانی و فرمانبرداری نمودند و من برای نمونه بخشی از تلگراف مجتهد را که بمستوفی الممالک فرستاده در اینجا می آورم :

دستخط تلگرافی . . . عز و صل بکشید چنانکه اشاره فرموده بودید اهل آذربایجان در دولتخواهی و شاه پرستی طاق میباشند و اگر در این چند سال کاملاً اثر این شیوه مرضیه بظهور نرسیده البته نزد اولیای دولت ابد مدت عنبر ایشان معلوم و وضع ملک کما یبغی واضح و مشهور است علاوه بر اینکه تخصیص آذربایجان باین موهبت عظمی مایه هزاران افتخار

و تشکر است استخلاص اهالی از فشار و ضیق سابق حیات تازه بقالب روح ایشان

داد ۰۰۰ دعاگوی حقیقی حسن بن محمد باقر ۰

از اینجا پیدا است که آن آواز های تافرمانی با دولت و آشوب و هیاهو که در دیگر هنگامها از اینان سرزدی خود از دیگران بودی . نقیخان رشته کارها را بدست گرفت ، ولی همه چیز بجای خود میبود و بر گردن نمایندگان که صمد خان جلو گرفته بود همچنان باز میماند و پیدا بود که روسیان خرسندی نمی دهند . هر چه هست مردم آزاد گردیده و دیگر بیم جان نمی رفت و آزادیخواهان جنبش و شور بیشتری نمودند . روزنامه های تهران آزادانه می آمد و جریده اسلامی که آخرین روزنامه صمد خان بود دیگر نوشته نمی شد .

صمد خان در نعمت آباد هم ماندن نتوانست و بر جان خود ترسید و گویا روز یازدهم مهر بود که بشهر آمده روانه قلیس گردید . کونسول روس و دیگران تا پل آجی همراهش رفتند و از آنجا هم یکدسته سواره برای پاسبانی باوی فرستادند .

چنانکه گفتیم دولت عثمانی در آبانماه پابجنگ نهاد و نخست با روس زدو خورد آغاز کرد . این پیش آمد در ایران تکان دیگری پدید آورد و ناگزیر بود که آتش جنگ را تا بدرون ایران کشاند ، زیرا عثمانیان از آذربایجان و کردستان گرفته تا خوزستان و خلیج فارس همسایه ایران میبودند و در سراسر این مرزها با سپاه روس و انگلیس که بخاک ایران در آمده بودند روبرو می ایستادند و هیچ چاره نبود که بجنگ پردازند ، از این گذشته مجاهدان تبریز که در سال ۱۲۹۰ پس از جنگ با روس بخاک عثمانی پناهیده بودند بیشتر ایشان هنوز در آنجا می زیستند و ناگزیر بودند که این زمان داوطلبانه بر سر روسیان بیایند ، همچنین کسانی از ایشان که در تهران و دیگر جاها میزیستند باندیشه کینه خواهی تکانی بخود دهند . از اینها گذشته چنانکه گفتیم داستان اتحاد اسلام از سالها باز در ایران بگوشها بر خورده و این زمان در سایه همدردی ایرانیان با عثمانیان دوباره جنبشی بنام آن پدید آمده و در همه جا مردم را می شورانید . و اکنون پس از آنکه علمای عتبات فتوای جهاد دادند و خود نیز آماده

همراهی با سپاه عثمانی شدند تا گزیر بود که جنبشهایی در ایران بویژه در میان ایلها پدید آورد.

در کردستان هنوز پیش از آنکه عثمانیان بجنگ در آیند جوش و جنبش میان کردان پیدا شده و این زمان بسختی آن می افزود و در بسیار جاها کردان با دسته های سپاه روس که در خاک ایران میبودند بزد و خورد می پرداختند. نیز با آشوریان و ارمنیان که در آن نزدیکیها نشیمن میداشتند بدشمنی و خونریزی بر می خاستند.

ما همه اینها را در گفتارهای آینده خواهیم نوشت، و چون در این تاریخ در همه جا بمجاهدان آذربایجان و بکارهای ایشان ارج بیشتر گزارده ایم در اینجا در آخر گفتار باریگر بآنان پرداخته و حال بازماندگان ایشانرا که این زمان در استانبول و تهران و دیگر جاها میبودند باز مینماییم:

گفته ایم یکدسته از ایشان با استانبول کوچیدند و داستان ایشانرا نوشته ایم، ولی از سر گذشت همگی آنان در استانبول تا این هنگام آگاهی درستی نمیداریم، و تنها این میدانیم که با سختی و تنگی روز می گزارده اند و بسیاری از ایشان از راه داد و ستد و اینگونه کوششها روزی بدست می آورده اند. تنها برای امیر حشمت وزارت خارجه از تهران ماهی دوازده لیره می رسانیده، یکی از آنان که آقای نورالله یکانی باشد داستان خود را چنین میگوید:

«ما چون با استانبول رسیدیم من چون پول کمی با خود میداشتم برای آنکه بیکار نمانم با میرزا غفارخان (زنوزی) همباز گردیده بداد و ستد پرداختیم، بدینسان که از یک آبادی نزدیکی ماست و دیگر خوراکیها را خریده با استانبول بار می کردیم. زمانی چنین می بودیم تا در نتیجه پیش آمدی سرمایه را از دست دادیم، و چون در این هنگام دوات عثمانی «مکتب پولیس» باز میکرد داوطلبانه بآنجا رفتیم. رخت و نشیمنگاه و دیگر چیزها را دوات میداد، و ما بایستی پول خوراک خود را پردازیم و چون ما نتوانستیم آنرا پردازیم تا گزیر شدیم مدرسه را رها کنیم، سپس دولت عثمانی آنرا خود بگردن گرفت، و ما مدرسه را پایان رسانیدیم و گواهی نامه گرفتیم ولی چون

بسته ایران می‌بودیم کار بما ندادند و ما باز بیکار شدیم . در این میان يك چیز نیکی پیش آمد و آن اینکه چون در همانسال دولت عثمانی با دولت بالکان بچنگ بر خاسته بود ابراهیم آقا با یکصد و پنجاه تن از مجاهدان آذربایجان داوطلبانه با سپاه عثمانی همراهی کرده و در کارزار دلیری و چابکی بسیار از خود نشان داده و نخستین سپاه اینان یا به شهر ادرنه نهاده بودند، و دولت عثمانی پیدایش این دلیری و جانفشانی دودیده بلغاری که کسانش گزارده و گریخته بودند باینان داده بود که در آنجا باخوشی و آسودگی میزیستند ، اینان چون از حال ما آگاه شدند کس فرستاده ما را بنزد خود خواندند و چون رفیقیم برادرانه ما را پذیرفتند و در آنخوشی و آسودگی همباز خود گردانیدند و در اینجا بودیم تا جنگ با روس پیش آمد و ما بایران خواستیم آمد .

اینست نمونه ای از حال وزندگی آندسته ، و اینهنگام همه ایشان از استانبول آهنگ ایران کردند و ما آنانرا خواهیم دید . اما دیگران که در ایران می‌بودند و بیشتر در تهران می‌زیستند این هنگام ستارخان بهمدستی هشترودی و دیگران نشستی برپا کرده و گفتگو از رفتن بآذربایجان و جنگیدن با روسیان میکردند و خود ستارخان با آنکه زخم پایش بهبود نیافته و ناخوش میزیست آماده سفر می‌گردید که مرگش فرصت نداده ناگهان از میان برد . با اینهمه کسانی از آقای میرزا حسین رشیدی و حاجی پیشنماز و ملا علی ضرغام و دیگران آهنگ آذربایجان کردند . نیز کر بلائی حسین آقا فشنگچی که تا این هنگام در شهر یار می‌زیست بتهران آمده و او نیز آهنگ کردستان کرد .

در آذربایجان نیز آزادیخواهان و دیگران بتکان افزوده و به آمادگیهای می - کوشیدند و جنب و جوش روز بروز فزوتتر میگردد . اینست روسیان بشمار سپاهیان خود افزوده و نگهداری نیز بیشتر کرده بودند و در روزهای نخست جنگ با عثمانی بود که در تبریز بکونسولخانه اتریش و شهبندری عثمانی ریخته کونسول و شهبندر را با کسان دیگر دستگیر نمودند و چون بر سر کونسولخانه آلمان رفتند کونسول و زش آگاهی یافته بکونسولگری آمریکا گریختند ولی کسان بسیاری از آلمانیان و بستگان

ایشانرا گرفته با دیگر دستگیران بقفقاز فرستادند و در همه شهر های آذربایجان این رفتار را کردند . . . چنانکه گفتیم یکی از پیش آمدهای اینزمان مرگ ستارخان بود . این مرد



۵۸ - ستارخان

دلیر از زمانیکه داستان پارك اتابك پیش آمده بود در تهران در خانه خود می نشست و با ماهانه ای که از دولت میگرفت زندگی بسر میبرد ، و با آنکه در برابر دلیری و جانفشانی کردانه خود آن بد رفتاریرا از مردم دیده بود در این چند سال هنوز زخم

پایش کار میکرد، و از آنسوی در تبریز روسیان خانه اش را تاراج و يك برادر و دو برادر زاده اش را بدار کشیدند با اینهمه گزند ها باز خود را نشکسته و دل آزرده گی از توده نمینمود و در پیش آمده ها خاموش نمی نشست و در این هنگام باز اندیشه های را دنبال می کرد و گمان مرگ در باره اش نمی رفت تا دریست و پنجم آبان (۲۸ ذیحجه ۱۳۳۲) ناگهان حالش بر گشته بدرو زنده گی گفت .

دولت ایران نوازش و ارجمندی را که از زنده او دریغ گفته بود از مرده اش دریغ نگفت و در روز پنجشنبه بیست و هفتم آبان جنازه او را بیرون آورده و با پاسداری های سپاهیان که در آن ژاندارم و قزاق و دسته های پیاده و سواره بختیاری و شاکردان دیرستانها هم دست می بودند و گروه انبوهی از آذربایجانیان و تهرانیان دنبال ایشان راه می رفتند تا بخوابگاه جاویدانش رسانیدند و سپس با دستور دولت ختم باشکوهی بر پا کردند .

بدینسان نخستین سردار جنبش مشروطه از جهان رفت، اینمرد درسی نخوانده و دانشی نیندوخته بود و گاهی هم کارهای نسنزنده از سر میزد (چنانکه در سفر اردبیل بد رفتارهایی با مردم کرد) ولی خود مرد آراسته ای، و چند خوی نیک را که دلیری و مردانگی و فروتنی و پاکدرونی باشد با اندازه درست آنها دارا می بود، و در جانشانیهای پر بهای تاریخی که در سال ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸ در تبریز و آذربایجان کرد و یازده ماه در برابر سپاه محمد علی میرزا ایستاد آزمو دگی جنگی و کاردانی در نگهداری شهر و راه بردن مردم از خود نشان داد، و گذشته از آنکه پس از شکستن همه و از میان رفتن دستگاه مشروطه، او تنها باده بیست تن ایستادگی نمود و دوباره مشروطه را بایران باز گردانید و لکه ننگی را که از سستی و کارندانی آزادیخواهان تهران و شکست آنان از یکمشت قزاق لیاخوف بدامن تاریخ ایران نشسته بود پاک گردانید، شهر تبریز را از افتادن بدست سواران تاراجگر رحیمخان و شجاع نظام، و آزادی خواهان تبریز را از گرفتار شدن بچنگال محمد علی میرزا بازداشت و بدینسان جر بزه خدا دادی خود را در جای بسیار نیکی بکار برد .

در این زمان که خوبیهای ستوده بسیار بی ارج گردیده و رشک و خود خواهی

پرده بروی چشمها فروهشته بکسانی سخت است که این ستایشها را بشنوند . ولی ما از گفتن راستیها و از ارج گزاردن به خوبیهای ستوده ناگزیریم .

یکی از پیش آمده ها که می باید در اینجا یاد کنیم باز شدن مجلس سوم میباشد که روز شنبه سیزدهم آذرماه (۱۶ محرم ۱۳۳۳) رخ داد .

چنانکه گفتیم یکسال بیشتر بود که به بر گزیدن نمایندگان آغاز کرده بودند و چون این هنگام زمینه آماده گردیده و از آنسوی در نتیجه پیش آمد جنگ و پیدایش شور و تکان در مردم دولت نه تنها باز شدن مجلس را زیان کار خود نمیدانست آنرا مایه سبکی بار خود می شمرد و این بود این زمان با شکوه و شوری آنرا باز گردانید و خواهیم دید که این مجلس نیز همچون مجله های دوم و سوم بادشواریهایی روبرو گردید . در این مجلس آذربایجان نماینده نمیداشت .

در آمدن عثمانیان به آذربایجان

چنانکه گفتیم چون دولت عثمانی با بجنک نهاد در مرزهای ایران در همه جا شور برخاست. زیرا از یکسو کردن بنام جهاد یا باهنگ ناخت و تاراج سخت بشوریدند، و از یکسو مجاهدان ایران در چند جا بجنک و کوشش برخاستند. چنانکه امیر حشمت و یاران او از مرز «بازرگان» بخاک ایران در آمده با روسیان به نبرد پرداختند و فشنکچی و همدستان او از سوی ساوجبلاغ بکوشش برخاستند. از یکسو نیز سپاهیان عثمانی در چند جا با بخاک ایران گزاردند. در پیرامون ارومی آشوب بیش از دیگر جاها بود و در چهار سال زمان جنگ جهانگیر این شهر بیش از همه شهرهای ایران آسیب یافت.

در پیرامون ارومی گذشته از داستان روس و عثمانی کردن و آسوریان مایه گرفتاری دیگری بودند. کردن بتاخت و تاراج خو کرده همیشه چشم براه فرصتی می نشستند که بیرون ریزند و هر آبادی که بجلوشان آمد تاراج کنند. آسوریان نیز که از سالیان دراز در زیر دست مسیونرهای آمریکا و فرانسه کینه مسلمانان را در دل گرفته و پس از آمدن روسیان بایران خود را بایشان بسته بودند برای رسانیدن هر گونه کرد و آسیب بایرانیان آماده می ایستادند و این هنگام روسیان تفنگ و افزار جنگ بآنان داده بودند.

در مهر ماه که هنوز عثمانی بجنک در نیامده بود کردن رشته ایمنی را گسستند و روز هشتم آبانماه بود که دسته های انبوهی از ایشان ناکهان از کوههای خود سرازیر شده و از مرز ایران گذشته و با بادیه های خاک ایران ریختند و بی آنکه

جدایی در میان سنی و شیعی و مسلمان و آسوری گزارنده ده دیه را تاراج کرده واز کشتار نیز دست باز نداشتند. آسیب دیدگان پریشان و نالان بشهر ارومی ریختند و کردان تا دیری در آن پیرامون چیره بودند تا روسیان سپاه فرستادند و با خونریزی بسیار بیرونشان کردند. چنانکه روسیان میگفتند در میان کشتگان کسانی را از سپاه عثمانی دیده بودند.

در اینمیان دولت ایران با روس و عثمانی بگفتگو پرداخته از روسیان خواست که سپاه خود را از شهر های ایران بازخواهند و بهانه بدست دیگران ندهند، و از عثمانی خواهش کرد که از آشوب کردان و کرد آمدن سپاهیان در سرمرز ایران جلو گیرند. اینان پاسخ داده گفتند اگر روسیان سپاه خود را از آذربایجان باز گردانند ما خواهش دولت ایران را بخشودیم خواهیم پذیرفت. ولی روسیان بهانه آورده چنین گفتند: ما سپاه خود را از آذربایجان باز گردانیده ایم و جز دسته های اندکی در آنجا نمانده و آنها نیز برای نگاهداری بستگان خودمان میباشند.

بدینسان خواهشهای دولت بی نتیجه گردید، و عثمانیان کار خود را دنبال کردند و روسیان نیز نیروی تازه دیگری از سواره و پیاده و توپخانه با آذربایجان آوردند و در چند جا که تبریز و خوی و دیلمان و ارومی باشد جایگاه خود را استوار گردانیدند و بمرآغه و ماکو و ساوجبلاغ نیز دسته هایی را فرستادند. فرماندهی این دسته با ژنرال چرنوزوف بود.

در اینمیان عثمانیان بجنگ بر خاستند و در میان ایشان با روسیان میدان کارزاری که از بالای قفقاز گرفته تا آخر آذربایجان میرسید باز گردید و در سراسر این میدان عثمانیان بتاخت و پیشرفت پرداختند. در آذربایجان چنانکه گفتیم جنگ از دوجا آغاز شد که یکی از مرز بازرگان و از سوی ارومی و دیگری از مرز بانه و سوی ساوجبلاغ بود، و در هر دوجا پیشگام مجاهدان ایران و کردان بودند و سپاهیان عثمانی از پشت رسیدند. جنگ بازرگان و آنسوی را از زبان خود امیر حشمت(*) می آوریم. چنین میگوید.

(*) آقای ابوالحسن یساری که اکنون در تهران می نشیند.